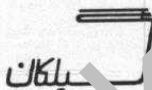


دقتری از این معنی

خوانده‌های زیاده‌رفته

احمد علی دوست

سرشناسه	: علی دوست، احمد، ۱۳۰۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: دفتری از این معنی: خواننده‌های از یاد رفته / احمد علی دوست.
مشخصات نشر	: رشت: گیلکان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۰ص: مصور (رنگی).
شابک	: 978-964-8283-58-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: خواننده‌های از یاد رفته.
موضوع	: ادبیات فارسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Addresses, Essays, Lectures -- Persian literature
موضوع	: ایران -- تاریخ -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: Iran -- History -- Adresses, essays, lectures
رده بندی کنگره	: PIR۳۳۸
رده بندی دیویی	: ۸۴۴/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸/۶۸۶۱



نشر گیلکان

رشت: خیابان انقلاب - اول کریمیه گنجینه ای - نوبت صفاری - پلاک ۱۱۶

صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ - جکب ۱۳-۳۳۳۳۲۲۲

J. ktajilakan@gmail.com

- ❖ دفتری از این معنی
- ❖ احمد علی دوست
- ❖ صفحه‌آرایی: هنر و اندیشه
- ❖ چاپ اول: ۱۳۹۸
- ❖ چاپ و صحافی: شاهد (رشت)
- ❖ تیراژ: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۸۳-۵۸-۷

ISBN: 978-964-8283-58-7

فهرست مطالب

۵	پیش سخن
۹	مقاله‌ها
۲۴۷	طرفه‌ها و مطایبه‌ها
۲۷۳	نگاه مشفقانه
۳۴۳	حرف آخر
۳۵۵	چهره و چهره‌ها

به نام آفریدگار، ستی

پیش سخن

از وقتی که شاگرد دبیرستان بودم، جدا از تکالیف کلاس و درس و در واقع بنا به ذوق فطری به خواندن آثار نویسندگان معروف علاقه‌ای وافر داشتم و اوقات فراغتم را تا به دست آوردن کتاب با مطالعه مبتهما ادبی و نوشته‌های خوب و خواندنی آن پُر می‌کردم و نکته‌های نفز و حکایات شنیدنی را در دفتر خاطرات و بعضاً در حافظه و ذهن یادداشت می‌کردم. که این عادت خوش‌نشین با آن سال‌های سال از آن ایام می‌گذرد هنوز با من است و مرور گهگاهی آن‌ها به فضای آخرین روزهای زندگی‌ام صفا می‌دهد.

اگرچه ممکن است در حال و هوای امروز که سرشار از نهمواره است، با وجود رواج روز افزون رسانه‌های مجازی نیازی برای مراجعه به متون ادبی و تاریخی یا آثار خوانده شده در گذشته نباشد، اما یادآوری دوباره آن‌ها که احیاناً از یاد رفته‌اند، دست کم می‌تواند اندک آرامشی باشد برای روح خسته از نفس افتادگانی که هنوز در هوای نام پرمطراق وطن و گذشته‌های تاریخی غرورآمیزش بال و پر می‌زنند.

بنابراین در آستانه نود و پنج سالگی تصمیم گرفتم، اگر مشیت الهی مقدر فرماید بسا استفاده از دفترچه چند صدبرگی یادداشت‌هایم نوشته‌ها و وقایع تاریخی صد ساله اخیر، حتی لطیفه‌های طرفه و نشاط انگیز را به صورت کتابی چاپ و تقدیم خوانندگان

عزیز کنم که به اهتمام نشر گیلکان امکان پذیر شد. با این امید که «مقبول طبع مردم صاحب نظر شود»

اینک کتاب «دفتری از این معنی» (این متاعی که تو می بینی و کمتر ز آنم)

رسالت نویسنده و هنرمند

در برابر انسان دو افق پهناور گشوده است:

دنیا، درون و جهان بیرون. نویسنده و هنرمند در پیشاپیش دیگران در ظلمات این دو وادی هم رز گام برمی دارند. هر گاه نگاه دانش در تیرگی فرو ماند از هنر مدد می گیرد و هر جا نام هنر در گل ماند بر ارا به دانش می نشیند. پس هنرمند از دانش های زمان بی نیاز نیست و هر چه بر اثر تلقینات فلسفه اجتماعی فروید و شیفتگان کوی او، به کمک داروهای مخدر و سم های دیگر، نهانخانه ضمیر پنهان را بکاود، مشکل بتواند چیزی هم سنگ دانش را آنجا ببرد.

نویسنده یا هنرمند همان دم که اثر خویش را در برابر بیننده قرار می دهد، به طور ضمنی ادعا می کند که: «بیایید و در ذره ای من بنگرید، من که در پیشاپیش شما به راه افتاده ام زاویه ای ناشناخته و تاریک از روان آدمی یافته ام که تاکنون کسی را بر آن وقوف نبوده است. این زاویه را یا تاکنون ندیده اید یا آنرا دیده اید ذره بین شما چنان قوی نبوده که بر همه اسرار آن آگاه شوید. بیایید و در آنچه من یافته ام یا ساخته ام بنگرید.»

در این ادعا به ناچار هم هدفی است و هم انگیزه و دردی: «دردی» چیرگی بر تیرگی ها و دانستن نادانسته هاست، و انگیزه شوری و عشقی که محصول روان آدمی است. در این میان ادعا از همه آسان تر است و هدف و انگیزه نیازمند اثبات.

نوشته یا هنر بی هدف و انگیزه اثر صادقی نیست. خواهند گفت که این محصول را با سود و زیان، و رند عالم سوز را با مصلحت بینی کار نیست. این سخن در جایی که سود و زیان و مصلحت یک فرد، یک حزب، یک طبقه و حتی یک ملت در کار باشد درست است. «تاگور» می گفت: من حقیقت را خواهم نوشت هر چند به ضرر ملت هند باشد. «سارتر» در جنگ الجزایر آشکارا بر ضد منافع طبقه خود قیام کرد. اما اثر اصلی

نمی‌یافت که از انگیزه و هدف تهی و گفتن نکته‌ای تازه از نادانسته‌ها در آن گم باشد. ادعای پیشاهنگ بودن در جامعه مسئولیت‌آور است و اگر در این کار دزدی و هدفی مردم پسند نباشد، ادعایی نادرست بیش نیست.

هر نویسنده با جستجو و پژوهشی دقیق در کار عرضه یافته‌های خویش است، اما گویی در این زمان مردم کمتر کتاب می‌خوانند و بیشتر به رسانه‌های مجازی می‌پردازند. از این است که از رونق و رواج بازار کتاب کاسته شده است. بنابراین هرگز نباید نومید و پشیمان شد زیرا ناامیدی و ترک هدف با رسالت نویسنده و هنرمند سازگار نیست.

اگر به ه‌خند نویسندگان یا هنرمندانی که در آثارشان همه آرزوها، رویاها، واقعیت‌ها و رفتارها، یس‌زادگی را به سُخره می‌گیرند و به زعم خود نسبت به نامیزانی‌ها و وارونگی‌ها در جامعه کنش خُرم‌ت شکنانه دارند. که باید گفت این کار تقلیدی مسخره و رسوا بیش نیست. در کام است که ما به علل گوناگون سرمایه‌های معنوی خود را از دست داده‌ایم یا از دستمان درفته‌اند: کار انسان کم مایه به تقلید می‌کشد، روزگاری الگوی تقلید «خورشید و صبح و آید» ساختگی بود و امروز زمینه تقلید «ظلمت و غروب و یاسی» بی‌پایه است که از آن ما نیست و در هیچ یک از این دو تقلید اندیشه نکرده بودیم و نمی‌کنیم.

آن یأس «فلسفی» که بر ادبیات اروپای غربی سایه افکند، محصول تجربه دردناکی است از قومی چند که آزمایشی کرده و به نتیجه درخشانی نرسیده‌اند. اما ملت ایران، در دوران جدید، مجال آزمایشی بخود دیده که از آن بوته سرافراز یا «رافک» بیرون آید؟ ادبیات سیاه در کشورهایی نظیر ایران که هنوز اندر خم یک کوچه ایم، اصیل نیست، در راهی که هنوز یک قدم درست برنداشته‌ایم با چه جرأتی از انتهای آن می‌نالمیم، این چه رسوایی است؟

با این مقدمات باید گفت که ادبیات از نظر محتوا باید نشان دهنده کوشش آدمی در یافتن چیزی تازه باشد و برای نویسنده محدودیتی دیگر نیست.

نویسنده در قالب اثر باید خواننده را به جهان خود جلب کند و سپس نکته تازه‌ای را که یافته است بدو بنماید.

نویسنده باید دردی داشته باشد و این درد نه به صورت شعار، بلکه مانند سُرخِی در گل، باید در نوشته‌های او آشکار باشد و دارای نکته‌های بدیع و مضمون‌هایی نو باشد که از روح حساس و جان تأثیرپذیرش سرچشمه گرفته است، تا اثری خواندنی و ماندگار به وجود آید.

«من این مقاله را از کتاب «یأس فلسفی - چاپ ۱۳۴۵ شمسی» ضمن تلخیص گرفته‌ام و برای این که با نوشته‌های جمع‌آوری شده به عنوان «خواننده‌های از یاد رفته» هم آهنگی داشته باشد در عبارات آن نیز دخل و تصرفی جسورانه کرده‌ام که از این بابت از نویسنده محترم آن جناب دکتر مصطفی رحیمی پوزش بسیار دارم.

حرف آخر یک نویسنده

توماس مان نویسنده آلمانی تبار در اثر یک عارضه قلبی در سوئیس و در میان جمعی از کسانش چشم از جهان فرو بست. او را در تپه‌های خرم نزدیک دهکده و در کنار دریاچه زیبای زوریخ در جایی که دوست می‌داشت به خاک سپردند. آخرین کلمات توماس چنین بود: «عینکم را از من بگذارید تا وقتی که بیدار می‌شوم بتوانم چیز بخوانم.»